

بررسی آفات زبانی در قرآن و سنت و انعکاس آن در دیوان ناصر خسرو

میراحمد موسوی اقدم^۱

چکیده

آفات زبانی عبارت از منکراتی است که از زبان سرچشمه می‌گیرد و موجب افتادن در فساد و تباهی را برای انسان‌ها فراهم می‌کند. درآموزه‌های مربوط به قرآن و سنت و نیز در آثار تعلیمی و تربیتی ادبیات فارسی، آفات زبانی مورد توجه قرار گرفته و انسان‌ها از ارتکاب آنها برحذر داشته شده‌اند. از میان شاعران ادبیات فارسی، ناصر خسرو با توجه به رسالت دینی و اجتماعی که بر عهده خود احساس می‌کند آفات زبانی را مطابق با آموزه‌های قرآن و سنت مورد توجه قرار داده که در این مقاله مورد بحث قرار گرفته است. روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی و براساس منابع کتابخانه‌ای است. فرض نگارنده بر این بوده که آفات زبانی مطرح شده در قرآن و سنت، در شعر ناصر خسرو نیز بازتاب یافته است؛ مبتنی بر این ایده و با تحلیل متن آفات زبانی استخراج و مورد بحث قرار گرفته است؛ به این صورت که ابتدا موضوع (آفت زبانی) تعریف شده؛ سپس مستندات قرآن و حدیث نقل شده و در نهایت دیدگاه ناصر خسرو درباره آنها که مطابق با آموزه‌های قرآن و سنت است، نوشته شده است. نتایج بحث حاکی از این است که ناصر خسرو ۱۶ مورد آفت زبانی را مورد توجه قرار داده و مطابق قرآن و سنت انسان‌ها را ارشاد کرده و از این منکرات (آفات زبانی) برحذر داشته است.

واژگان کلیدی: آفات زبانی، قرآن، سنت، احادیث، شعر ناصر خسرو.

۱. گروه معارف اسلامی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی تبریز - ایران.

مقدمه

زبان یکی از اعضای مهم بدن انسان است و به ویژه در ارتباط برقرار کردن با دیگران نقش اساسی دارد و با توجه به این ویژگی، دارای دو کارکرد مثبت و منفی است؛ به گونه‌ای که هرگاه تحت فرمان عقل و شرع قرار گیرد کارکرد مثبت پیدا می‌کند و موجب سعادت انسان می‌شود؛ اما هرگاه از این چارچوب خارج شود و به جای عقل و شرع از فرمان نفس پیروی کند کارکرد منفی پیدا کند و دچار آفاتی می‌گردد که موجبات عواقب دنیوی و اخروی را برای انسان فراهم می‌کند.

در ارتباط با انسان‌ها، آفات به چیزهایی می‌گویند که موجب فساد و تباهی باشد و «آفات زبانی» عبارت از منکراتی است که از انسان سر می‌زند و منشأ آنها زبان است؛ شرع مقدس اسلام انسان‌ها را از این منکرات (آفات زبانی) برحذر داشته است؛ از قبیل غیبت، استهزا، عیب‌جویی، دروغ‌گویی، سخن‌چینی و آفات زبانی، در قرآن و سنت مورد توجه قرار گرفته و ارشادها و رهنمودهای مختلف در پرهیز از این اعمال ارائه شده است؛ این موارد علاوه بر قرآن و سنت، در ادبیات فارسی نیز مورد توجه شاعران و نویسندگان قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که با تاثیرپذیری از سرچشمه قرآن و سنت و به تبعیت از آنها، در موارد مختلف آفات زبانی را مطرح کرده و تعالیم و ارشادات خودشان را در ارتباط با آنها - که برگرفته از قرآن و سنت است - بیان کرده‌اند.

ناصرخسرو، یکی از شاعرانی است که در اشعار خود، آفات مختلف زبانی را مورد توجه قرار داده و با توجه به رسالت دینی و اجتماعی که بر عهده خود احساس می‌کند و به تأسی از قرآن و حدیث انسانها را تربیت و ارشاد می‌کند و از این آفات باز می‌دارد که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است؛ به طور کلی، ۱۶ مورد آفت زبانی در این مقاله بررسی شده که عبارتند از: عیب‌جویی، سخن‌چینی، دروغ‌گویی، غیبت، بیهوده‌گویی، گفتار بدون کردار، ناآگاهانه سخن گفتن، غوطه‌ور شدن در باطل، مجادله و لجاجت در کلام، منت زدن، دشنام و ناسزاگویی، افشای سرّ، بهتان، استهزا، مدح (تملق) و شعر و غنا. به این

صورت که ابتدا - در هر مدخل - بعد از تعریف موضوع (آفت زبانی)، مستنداتی از قرآن و سنت ارائه شده سپس بازتاب آنها در شعر ناصرخسرو و دیدگاه او درباره آنها مورد بررسی قرار گرفته است.

پیشینه تحقیق

مقالات بسیار اندکی درباره آفات زبانی نوشته شده است به شرح زیر:

محمدیان و صادقی (۱۳۹۸) نقش و جایگاه زبان در تهذیب نفس را با تکیه بر اندیشه‌های حکیم نظامی گنجه‌ای واکاوی کرده‌اند؛ یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که زبان در نگاه نظامی دو جنبه خیر و شر دارد؛ از یک سو، علمدار دیوان سخن و ازار تسبیح و تحمید و سخن پروری است و از دیگر سو، پاره گوشتی است که چون بی هنگام به جنبش درآید، مستمع را به ملال آورده و گوینده را در دام آفاتی چون غیبت، دروغ، سخن-چینی و دیگر گناهان زبان گرفتار می‌کند. عموری و هاشمی امجد (۱۳۹۶) آفات زبان را در نهج البلاغه بررسی و تحلیل کرده‌اند؛ دستاورد پژوهش حاکی از آن است که آفت‌هایی همچون دروغ‌گویی، غیبت کردن، فاش کردن اسرار، پرحرفی، بیهوده‌گویی، سخن‌چینی و عیب‌جویی از بسامد بالایی در نهج البلاغه برخوردار هستند. همین نویسندگان (۱۳۹۶) آفت‌های زبانی در اشعار مولانا را نیز بررسی و تحلیل کرده‌اند و دستاورد پژوهش حاکی از آن است که آفت‌هایی همچون زیاده‌گویی، یاوه‌گویی، فاش کردن اسرار، پریشانی ضمیر، دوگانگی و دروغ‌گویی از بسامد بالایی در اشعار مولانا برخوردار هستند. بصیری و حسینی بی‌بی‌حیاتی (۱۳۹۵) آفات زبان را از نظر لفظ و معنا در مثنوی مولوی و احیاء علوم‌الدین غزالی بررسی کرده‌اند؛ این مقاله در پی آن است که روشن سازد امام محمد غزالی و جلال الدین محمد مولوی پیام خود را چگونه به خوانندگان منتقل ساخته‌اند و کدام روش (مستقیم یا غیرمستقیم) را برای بیان مقاصد خود برگزیده‌اند. نحوه بیان و سبک بیان این دو بزرگوار از نظر لفظ و معنی چگونه است؟ و حسینی و خالدیان (۱۳۹۵) آفات زبان را در سه دفتر اول مثنوی مولوی بررسی و تحلیل کرده‌اند؛ نتایج این تحقیق نشان داد که در واقع مهم‌ترین آفات زبان بیشتر از جنس ناراستی‌های اخلاقی مانند

تمسخر، عیب جویی، دروغ گویی، غیبت، ریاکاری، فریب دادن و فریب خوردن، تملق، سوگند نابجا، بی ادبی و حيله گری را می توان نام برد که در صورت کنترل نشدن زبان، دین و دنیای فرد را تباه می کند.

روش تحقیق

با توجه به نوع تحقیق یعنی کیفی بودن آن، روش تحقیق، توصیفی — تحلیلی و از نظر فضای انجام کار، مطالعه منابع و گردآوری اطلاعات، کتابخانه ای است، با این توضیح که نگارنده با تکیه بر قدرت استنباط و تحلیل خود و براساس فهم و درک متن به گردآوری داده ها پرداخته و با مطالعه متن و تأمل در اثر ادبی، موارد مطابق با موضوع تحقیق را از درون آن استخراج کرده است.

عیب جویی یا عیب گویی

این صفت ناپسند اخلاقی ریشه در حسادت، کینه جویی، غرور و تکبر دارد و کسی که در جستجوی عیوب دیگران است یا به انگیزه حسادت این کار را انجام می دهد یا دنبال انتقام جویی است یا اینکه چون می خواهد خود را برتر از دیگران نشان دهد دنبال عیوب دیگران است تا با عیب جویی، آنها را تحقیر کرده و خوار شمارد و در مقابل خود را برتر بنمایاند.

این خلق بد از دیدگاه خداوند به قدری مذموم است که خداوند متعال نسبت به حال کسانی که واجد آن می باشند افسوس خورده و می فرماید: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» (همزه/۱). علی (ع) نیز کسانی را که مبتلا به این صفت بد اخلاقی هستند از عقل سالم کم بهره دانسته و در مورد آنها می فرماید: «مَنْ نَظَرَ فِي عِيُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَهَا، ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ، فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بَعِيْنُهُ؛ آنکس که عیوب مردم را ببیند و آنها را زشت شمارد و همان عیب را در خودش بیسندد، احمق واقعی است» (نهج البلاغه/۳۴۹). در جای دیگری در نهی از این صفت مذموم می فرماید: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ كَانَ مُتَّبِعًا لِّعُيُوبِ النَّاسِ، عَمِيًّا لِمَعَايِبِهِ؛ بدترین مردم کسی است که جستجوگر عیوب مردم باشد و نابینای عیب های خود (محدث نوری، ۱۴۰۸ هـ. ق، ج ۱۱، ۳۱۶).

نا صرخ سرو بدون اینکه از کلمه «عیب‌جویی» استفاده کند به عنوان یک آفت زبانی مفهوم آن را در بیت زیر به کار برده و دشمنانش را از اینکه خودشان را مدح کنند و او را بی‌ارزش بدانند برحذر می‌دارد:

مباش مادح خویش و مگوی خیره مرا که «من ترنج لطیفم خوش و تو بی‌مزه تود»
(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۳۲)

و در بیت زیر «گفتار ناهموار» را به کار برده که منظور از آن عیب‌جویی و طعنه زدن به دیگری است و از مخالف خودش می‌خواهد با عیب‌جویی و سرزنش او را از اذیت نکند، و از این آفت زبانی پرهیز کند:

مرنجان جان ما را گر توانی بدین گفتار ناهموار، هموار
(همان: ۱۸)

او در ابیاتی نیز از ملامت، نکوهش و سرزنش صحبت کرده که معادل عیب‌جویی است و مخاطبان خودش را از این آفت زبانی پرهیز داده است؛ از جمله در مورد جهان که نسبت به انسان حق مادری دارد (همان: ۱۱۰) و چرخ که انسانها آن را موثر در سرنوشت خودشان می‌دانستند، چنین می‌گوید:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد و خیره سری را
(همان: ۱۴۲)

ناصرخسرو در مواردی نیز مخالفانش را که او را به خاطر اعتقاد دینی و مذهبی نکوهش می‌کردند - از این آفت زبانی برحذر می‌دارد؛ برای این موارد، (ر.ک. همان: صص ۵۵، ۱۳۴، ۱۵۷، ۱۸۹ و ۵۰۵).

به طور کلی ناصرخسرو براساس رسالت اجتماعی که برای خودش قائل است و به عنوان یک ناصح و مصلح اجتماعی مخاطبانش را از نکوهش و عیب‌جویی به عنوان یک آفت زبانی برحذر داشته است.

سخن‌چینی

سخن‌چینی یکی از رفتارهای زشت اخلاقی است که سرانجام آن کینه و دشمنی است و پیوندهای راستی و دوستی را از بین می‌برد. سخن‌چینی آنست که سخن شخصی را که پشت سر دیگری گفته به وی باز گوید؛ که ممکن است با لفظ یا اشاره یا نوشتن یا رفتاری خاص به فرد مقابل فهمانده شود.

در این باره در قرآن کریم آمده است: «هَمَّازٌ مَشَاءٌ بَنَمِيمٍ مَّنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ؛ دائم عیب‌جویی و سخن‌چینی می‌کنند و هر چه بتوانند مردم را از خیر و سعادت باز می‌دارند و به ظلم و بدکاری می‌کوشند و با این که متکبرند و خشن، با آنکه حرمزاده و بی‌اصل و نسبند. (قلم/ ۱۳-۱۱)

سخن‌چینی موجب خشم خدا و دوری فرد سخن‌چین از رحمت الهی می‌شود طوریکه در این مورد پیامبر (ص) می‌فرماید: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ نَمَامٌ، هَيْجُ سَخْنِ چینی وارد بهشت نمی‌شود» (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ هـ. ق: ج ۵: ۲۷۵). این عمل زشت سبب تفرقه و جدایی افراد جامعه از همدیگر می‌شود و در نهی از آن، امام صادق (ع) می‌فرماید: «و ان من اكبر السحر النمیمه یفرق بهاین المتحابین بزرگترین سحرها سخن‌چینی است که میان دوستان جدایی می‌افکند و ...» (محدث نوری، ۱۴۰۸ هـ. ق، ج ۹: ۱۵۱).

ناصر خسرو نیز بر اساس پیروی از اوامر شرع و بنابه رسالت و نقش و وظیفه‌ای که در دین و مذهب (مذهب اسماعیلی) دارد - که حجت جزیره خراسان است - انسانها را از این صفت زشت نهی می‌کند؛ او غمّازی (سخن‌چینی) را در کنار زنا، غیبت، دزدی، دروغ و ... از سیرت‌های دیوان می‌داند که باعث دوزخی شدن انسان‌ها می‌شود:

زنا و مسخره و جور و محال و غیبت و دزدی	دروغ و مکر و غش و کبر و طرّاری و غمّازی
ز سیرت‌های دیوان است اندر نارت اندازد	اگر زینها برون تاری سر و یک سوش نندازی

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۲۸)

نقطه مقابل سخن‌چینی، رازداری است و قفل کردن آن نیز با عقل ممکن است؛ بنابراین انسان برای پرهیز از سخن‌چینی باید کیسه راز را با عقل بدوزد:

کیسه راز را به عقل بدوز	تا نباشی سخن‌چن و غمّاز
-------------------------	-------------------------

(همان: ۱۵۲)

و انسانها را از عمل کردن به سخن‌آز (حرص و طمع) برحذر می‌دارد؛ چرا که آن را غمّازی می‌داند:

غمزست هر آنچه از می گوید

مشنو به گزاف از آز غمّازی

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۳۹۷)

به طور کلی ناصر خسرو سخن چینی را - به عنوان یک آفت زبانی - ناشی از حرص و طمع و فرمان دیو آز می داند که عمل کردن به آن باعث دوزخی شدن انسان می شود و راه غلبه بر آن و پرهیز از آن را، استفاده از دستاویز عقل می داند.

دروغ گویی

دروغ گویی یکی از رذایل اخلاقی و از گناهان کبیره می باشد که در قرآن و روایات به شدت از آن نهی شده است. این صفت ناپسند به قدری مورد نکوهش قرار گرفته که قرآن کریم در جایی با نفرین دروغگویان، بیزاری و عدم رضایت خداوند متعال را از آنان بیان کرده است: «قُتِلَ الْخَرَاءُ صُونٌ؛ کشته باد دروغگویان» (ذاریات/۱۰) و یا در جای دیگر می فرماید: «أَنْ لَعَنْتَ اللَّهَ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ لعنت خداوند بر آن کسی که از دروغگویان باشد» (نور/۷)

در نکوهش این عمل مذموم همین بس که پیامبر (ص) در این مورد می فرماید: «لَا يَكْذِبُ الْكَاذِبُ إِلَّا مِنْ مَهَانَةٍ نَفْسِهِ؛ انسان دروغگو فقط به خاطر پستی نفس خویش دروغ می گوید»، و یا از امام حسن عسگری (ع) روایت شده است که دروغ گویی سرچشمه و کلید اصلی سایر گناهان است «تمام پلیدی ها در اطاقی قرار داده شده و کلید آن دروغ است» (مدرس نراقی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۳۱۹-۳۱۸).

مطابق قرآن و روایات، در ادبیات فارسی نیز دروغ گویی به عنوان یک آفت زبانی نکوهش شده و انسانها از آن بر حذر داشته شده اند؛ ناصر خسرو از شاعرانی است که در موارد متعدد با استفاده از تشبیهات و تمثیلات گوناگون و با زمینه سازی ضمن نکوهش دروغ گویی - انسانها را از آن بر حذر داشته است؛ در بیت زیر، او دروغ را به چیز گندیده تشبیه می کند که برای پرهیز از گندیدگی دهان باید از آن پرهیز کرد:

گنده است دروغ از او حذر کن تا پاک شود دهانت از گند

(همان، ۲۳)

دروغ در نظر نا صرخسرو آنقدر نکوهیده است که از آن به زنای زبان تعبیر می‌کند (ص ۴۲۹) و آن را مانند خار و خسی در راه انسان می‌داند (ص ۱۹۴) که مایه خواری انسان می‌شود (ص ۴۴۰) و به عنوان سرمایه کافری (ص ۱۴۳)، مایه رسوایی انسان است (ص ۴۶۹).

چرخ و جهان و ابلیس از کسانی هستند که نا صرخسرو آنها را دروغگو می‌داند و به انسانها هشدار می‌دهد که فریب دروغ آنها را نخورند؛ از جمله:

ابلیس قادر است و لیکن به خلق در جز بر دروغ و حيله‌گری نیست قدرتش
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۸۰)

یا در مورد جهان می‌گوید:

دروغ است گفتارهای برادر به هر چه ت بگوید مدار استوارش
(همان: ۳۳۶)

علاوه بر این موارد، ناصر خسرو در ابیات دیگری نیز انسانها را از دروغ‌گویی و نیز از فریفته شدن به دروغ دیگران پرهیز داده است، برای این موارد، (ر.ک: صص ۷۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۷۲، ۲۵۹، ۳۵۱، ۵۰۰، ۵۱۷، ۵۲۱).

به طور کلی ناصر خسرو از دو دیدگاه به دروغ نگاه کرده است: ۱- آن را صفت زشتی می‌داند که هم‌ردیف کفر است و مایه‌خواری و رسوایی انسان؛ بنابراین انسانها باید از آن پرهیز کنند و دروغ نگویند. ۲- مواظب باشند که فریب دروغ دیگران از جمله جهان و ابلیس را — به عنوان دروغگویان فریب‌کار نخورند.

غیبت

این عمل به معنای بدگویی پشت سر دیگران است و از گناهان کبیره می‌باشد و به اندازه‌ای نکوهیده است که خداوند متعال آن را به مانند خوردن گوشت برادر دانسته می‌فرماید: «... وَ لَآ يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا اُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَّأْكُلَ لَحْمَ اَخِيهِ مِمَّا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ اِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ» و بعضی از شما از برخی دیگر

غیبت می‌کند آیا یکی از شما دوست می‌دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد، که از آن تنفر دارید و از خداوند پروا کنید که بی‌شک خداوند توبه‌پذیر مهربان است (حجرات/۱۲).

در روایات نیز از این عمل زشت و ناپسند نهی شده و از آن به نکوهش یاد شده است؛ طوری که پیامبر (ص) گناه این عمل را سخت‌تر از زنا می‌شمارد، چون توبه زناکار پذیرفته می‌شود ولی توبه غیبت‌کننده پذیرفته نمی‌شود مگر اینکه غیبت شونده از او بگذرد (طبرسی، ۱۴۱۵: ۲۲۸).

غیبت آثار منفی زیادی دارد از جمله: فساد ایمان و اخلاق در جامعه، رسوایی انسان در دنیا و آخرت، زوال قبح معاصی در اثر افزایش فساد و آسیب اجتماعی به‌خاطر دور شدن قلوب از هم (خمینی، ۱۳۸۸: ۳۰۹).

ناصرخسرو از این صفت رذیله و زشتی و ناپسندی آن تنها در یک مورد بحث کرده و آن را در کنار زنا، جور، مسخره، دزدی، دروغ، کبر و غمّازی جزو سیرت‌ها و اخلاق دیوان (شیاطین) دانسته که باعث گمراهی و در نتیجه دوزخی شدن انسان می‌شود و انسان برای مواظبت خودش از آتش دوزخ، باید از آن آنها پرهیز کند:

زنا و مسخره و جور و محال و غیبت و دزدی دروغ و مکر و غش و کبر و طرّاری و غمّازی
ز سیرت‌های دیوان است اندر نارت اندازد اگر زینهار برون تاری سر و یک سوش نندازی
(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۲۸)

بیهوده‌گویی

بیهوده‌گویی عملی است که به هیچ کسی اعم از گوینده یا شنونده و یا شخص ثالث فایده‌ای ندارد و هر چند گناه و حرام نیست اما چون موجب تباهی وقت و مانع ذکر و تفکر می‌گردد مذموم و ناپسند می‌باشد. قرآن کریم پیروان آگاه و دانای خداوند را از بیهوده گفتن و بیهوده شنیدن برحذر می‌دارد و دوری از آن را برای آنان خوب و پسندیده می‌شمارد «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِ الْجَاهِلِينَ؛ هرگاه سخن لغو و بیهوده بشنوند از آن روی برمی گردانند و گویند اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن خودتان، سلام بر شما، ما خواهان جاهلان نیستیم.» (قصص/۵۵). علی (ع) نیز در نهی از بیهوده‌گویی می‌فرماید: «ایاک ان تذکر من الکلام مایکون مضحکاً و ان حکیت ذلک عن غیرک؛ از گفتن سخنی که پوچ و بیهوده است برحذر باش هرچند آن را از دیگری نقل کنی» (نهج البلاغه، نامه شماره ۳۱).

یکی از آفات زبانی که در شعر ناصر خسرو بسیار مورد توجه قرار گرفته بیهوده‌گویی است؛ ناصر خسرو از بیهوده‌گویی علاوه بر این عنوان (بیهوده گفتن) با عناوین دیگری نیز یاد کرده است؛ از قبیل ژاژ خاییدن (کنایه از بیهوده گفتن)، خیره گفتن، یافه درآیدن، هزل و محال. در تمام این موارد ناصر خسرو انسانها را از گفتن سخنان بیهوده و شنیدن چنین سخنانی برحذر داشته است؛ به نظر ناصر خسرو آنچه باعث بازماندن انسان از اعمال نیک و گمراهی می‌شود بیهوده‌گویی و مشغول شدن به سخنان بیهوده است (ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۷). بنابراین از مخاطبانش می‌خواهد از بیهوده‌گویی بپرهیزند:

بیهوده گفتار به یک سو فکن حجت بر تو سخن حجت است

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۲۶۷)

ناصر خسرو بیهوده‌گویی را کار انسانهای غافل و نادان می‌داند (همان: ۳۱۹) و انسانها را از گفتن و شنیدن چنین سخنانی برحذر می‌دارد (همان: ۹) چرا که باعث خواری و خجالت انسان می‌شود (همان: ۴۶۹) و او را از سخن حق باز می‌دارد (همان: ۳۵۶).

او در تمثیل زیبایی، بیهوده‌گویی را مانند پرتاب کردن چوب از پهنا می‌داند که به هدف نمی‌رسد:

چون تیر سخن راست کن آنگاه بگویش بیهوده مگو چوب مپرتاب ز پهنا

(همان: ۵)

نا صرخسرو برای تبیین ناپسندی بیهوده‌گویی، آن را با خاموشی مقایسه می‌کند و خاموشی را بر آن ترجیح می‌دهد؛ ضمناً این سخن را به کتاب زبور ارجاع می‌دهد:

خاموشی از کلاه بیهده به در زبور است این سخن مسطور
(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۷۷)

ناصرخسرو همچنانکه دیگران را از بیهوده گفتن و شنیدن باز می‌دارد خودش را نیز از چنین عملی بری می‌داند و آن را مایه عیب و ننگ برای خودش می‌شمارد:

این چنین بیهده‌ای نیز مگو با من که مرا از سخن بیهده عار آید
(همان: ۱۶۱)

و اگر گوش او به شنیدن سخنان بیهده تمایل داشته باشد آن را می‌پیچد و گوشمالی می‌دهد:
گر میل کند سوی هزل گوشم به انگشت خرد گوش خود بمالم
(همان: ۳۲۳)

طور کلی نا صرخسرو، بیهوده‌گویی را نشانه غفلت و مایه‌خواری و ذلت انسان می‌داند و انسانها را از گفتن و شنیدن چنین سخنانی بر حذر می‌دارد. علاوه بر ابیات نقل شده در موارد زیر نیز نا صرخسرو این مسئله را تبیین کرده است؛ (ر.ک: صص ۶۵، ۱۰۲، ۱۶۷، ۱۸۰، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۸، ۳۲۴، ۳۶۷، ۴۴۷، ۴۸۹، ۵۰۰ و ۵۰۵)

گفتار بی‌کردار

گفتار بدون کردار یعنی اینکه انسان دیگران را به کار نیک فرمان دهد و یا از کار بد نهی کند اما خودش، به آن عمل نکند؛ در زشتی این نوع گفتار و نهی از آن، خداوند متعادل می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ ای مومنان چرا چیزی را که انجام نمی‌دهید می‌گویید؟ نزد خدا بسیار موجب نفرت و خشم است که چیزی را که انجام نمی‌دهید بگویید.»
(صف/۳ و ۲)

اگر گفتار مزین به کردار نباشد همانند طبل تو خالی است و عمل به گفتار است که آن را ارزش می دهد. در ارزش و اهمیت گفتار توأم با عمل همین بس که حضرت علی (ع) خود را عامل به آن می داند و می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُمْ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَ لَا أَنهَأُكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَ أَنهَأِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا؛ ای مردم به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی کنم مگر اینکه خود قبل از شما به آن عمل می کنم و شما را از هیچ گناهی باز نمی دارم مگر اینکه قبل از شما از آن باز می ایستم.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵)

ناصر خسرو بر اساس قرآن و سنت، اهمیت گفتار را در کردار (عمل کردن به آن) می داند؛ او انسان خردمند را درختی تصور می کند که باید بار (میوه) او مانند گوهر و برگ او مانند دینار باشد و از انسان می خواهد اگر درخت وجود شان بار حکمت دارد سخن بگویند؛ چرا که اگر بار (حکمت) او شیرین و پرمغز باشد پس کردار او مانند گفتار خوب است اما اگر گفتار او بدون کردار باشد مانند سکه زر اندود است که ظاهرش خوب است و باطنش ناخوشایند و ناامیدکننده.

و گر گفتار بی کردار داری

چو زر اندود دیناری به دیدار

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴، ۱۸)

ناآگاهانه سخن گفتن

آن نوعی سخن گفتن است که انسان به انگیزه های مختلف بدون علم و آگاهی بر زبان می آورد و چنین می پندارد که هیچ عیبی ندارد؛ در زشتی این نوع گفتار و نهی از آن قرآن کریم می فرماید: «...وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ...» ؛ دهان به دهان چیزی را که به آن علم ندا شتید (جاهل بودید) می گفتید و آن را سهل و کوچک می پنداشتید در حالی که نزد خداوند بس بزرگ است» (نور/۱۵)

جاهلانه سخن گفتن -هرچند در زمره معاصی و گناهان هم نباشد- نه تنها هیچ نفعی ندارد بلکه هر لحظه احتمال دارد موجب ضرر مادی و معنوی خویش و دیگران گردد؛ چنانچه علی (ع) نیز می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ؛ هیچ نفعی در خاموش ماندن از سخن حکیمانه نیست همانگونه که هیچ نفعی در سخن گفتن نابخردانه نیست» (نهج البلاغه، حکمت ۱۸۲).

ناصرخسرو به عنوان یک حکیم و دانشمند، بنابه رسالتی که بر عهده خود احساس می‌کند مطابق فرموده قرآن و سنت انسانها را از سخن گفتن ناآگاهانه برحذر می‌دارد؛ او این گونه سخنان را به گفتار خام، گفتار بی‌علم، سخن سرد و بی‌مزه و سخن رسوا تعبیر می‌کند. به اعتقاد ناصرخسرو نتیجه سخن گفتن ناآگاهانه، ر سوايي انسان است و بهترين کار برای انسان در چنین مواقعی (نادانی) خاموش بودن و سخن نگفتن است:

آن به که نگویی چو ندانی سخن ایراک ناگفته سخن به بود از گفته رسوا

(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۵)

او این معنا را در جای دیگر نیز تأکید کرده است (ر.ک: همان: ۱۸).

ناصرخسرو حتی شنیدن چنین سخنانی را جایز نمی‌داند و مخصوصاً به شیعیان توصیه می‌کند از شنیدن چنین سخنانی برحذر باشند:

حذر کن ز عام و ز گفتار خام گرت میل زی مذهب حیدریست

(همان: ۱۱۱)

ناصرخسرو، گونه‌ای از سخن گفتن ناآگاهانه را سخن گفتن از روی تقلید می‌داند و برای تبیین آن از تمثیل طوطی که ناآگاهانه و بدون اندیشه سخن می‌گوید استفاده می‌کند و از انسانها بویژه دشمنانش که فقط ظاهر کلام را می‌بینند و به معنا و باطن آن نمی‌اندیشند انتقاد می‌کند:

چون طوطیان شنوده همی گویی تو بربطی به گفتن بی‌معنا

(همان: ۲۱۲)

هرچند سخن گوید طوطی نشناسد آن را که همی گوید هرگز سر و سامان

ای خوانده به صد حیل و تقلید قران را مانده مرغی که بیاموزد دستان

(ناصرخسرو ۱۳۸۴: ۴۸۵)

به طور کلی ناصرخسرو، سخن گفتن ناآگاهانه را بیهوده می‌داند و مهمترین آسیب و زیان آن را رسوایی انسان می‌داند.

غوطه‌ور شدن در باطل

این عمل همان سخن گفتن درباره معاصی و گناهان است؛ مثل تعریف احوال فساق یا بیان مجالس شراب و خداوند متعال این نوع سخن گفتن را مذموم دانسته و می‌فرماید: «كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ؛ ما با اهل باطل به بطالت می‌پرداختیم» (مدثر / ۴۵).

از پیامبر (ص) نیز در این مورد روایت است که فرمود: «ان الرجل لیتکلم بکلمه یضحک بها جلساء یهوی بها بعد من الثریا» (فیض کاشانی، ۱۴۱۷، ج ۵: ۲۰۷).

در شعر ناصرخسرو، آنچه را که می‌توان از مقوله غوطه‌ور شدن در باطل حساب کرد گفتن و شنیدن خرافات و کفر گفتن است؛ چرا که گفتن چنین سخنانی هیچ فایده دینی و دنیوی ندارد و حتی باعث افتادن انسان در گناه می‌شود.

ناصرخسرو خرافات را در برابر حجت و آیات قرار می‌دهد و از انسانها که خرافات را ازبر هسند و مثل بلبل می‌گویند اما از آیات و احادیث چیزی نمی‌دانند و نمی‌گویند انتقاد می‌کند:

در فحش و خرافات عندلیبی در حجت و آیات گنگ و لالی

(همان: ۴۶۷)

و از انسان خردمند می‌خواهد که به خرافات گوش ندهد و چنین سخنانی را نپذیرد.

ای خردمند مخر خیره خرا فاش که تو باری نه چنو خربط و شمعونی

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۳۶۸)

علاوه بر این، ناصر خسرو حرف دشمنانش را که - براساس کلام اشعری - می‌گویند: «همه کارهای بدی که ما می‌کنیم خواست خداوند است» کفر می‌داند و آن را نیز با توجه به اثر بدی که دارد می‌توان از این مقوله حساب کرد:

گویید که بدها همه بر خواست خداست جز کفر نگوئید چو اعدای خدادید

(همان: ۴۴۸)

به طور کلی ناصر خسرو چنین سخنانی را بیهوده و باعث افتادن انسان در گناه می‌داند و طبق رسالت شاعریش - که گفتن شعر پند و اندرز و حکیمانه است - انسانها را از گفتن و شنیدن و عمل کردن به چنین سخنانی بر حذر می‌دارد.

مجادله و لجاجت در کلام

آن نوعی سخن گفتن است که کسی صرفاً برای اظهار زیرکی خود و ضعف دیگران در مورد عقاید و ... به سخن کسی اشکال بگیرد؛ خداوند متعال کسانی را که در سخن گفتن، مبتلا به این صفت رذیله هستند پیرو شیطان دانسته و می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ؛ و برخی از مردم درباره خداوند بدون علم و دانش مجادله و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کنند.» (حج/۳)

لقمان نیز فرزندش را در نهی از این عمل توصیه می‌کند که: «يا بني لاتجادل العلماء فيمقتوك؛ پسرم با علماء مجادله نکن زیرا مبعوض آنها می‌شوی.» (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ هـ. ق، ج ۵: ۲۰۸)

در عصر ناصر خسرو، بحث‌های کلامی - بویژه میان دو فرقه کلامی اشعری و معتزلی - بسیار رایج بوده است و کار آنها در مسائل مهم دینی به جدل می‌کشیده است؛ بر همین اساس ناصر خسرو، نا صبیان را

(اهل سنت را که مخالفان مذهبی او بودند) اهل جدل معرفی می‌کند و آنان را لشکریان دیو می‌داند که از نظر او مردود هستند و توانایی مقابله با او را ندارند:

ناصری ای حجت ارچه با جدل است پای ندارد به پیش تو جدلی

لشکر دیوند جمله اهل جدل تو جدلی را به حلق در اجلی

(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۲۸۸)

ناصرخسرو در موارد دیگر از تعبیری چون قیل و قال کردن، بانگ بی‌معنی و چون و چرا کردن استفاده کرده که معادل مجادله و لجاجت است؛ او در این موارد مخالفانش (ناصریان) را خطاب قرار داده و با نکوهش این رفتار، آن را باعث رسوایی و بی‌آبرویی دانسته است:

علم تو حيله است و بانگ بی‌معنی سوی من ای ناصبی، تهی دهلی

(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۲۸۷)

ای کرده قیل و قال تو را شیدا هیچ از خبر شدت به عیان پیدا

(همان: ۲۱۱)

چون و چرا عدوی توسط ایرا چون و چرا همی کندت رسوا

(همان: ۲۱۲)

به طور کلی ناصرخسرو، مجادله و لجاجت در کلام را مردود و اهل آن را لشکریان دیو می‌داند و آن را مایه رسوایی می‌داند.

منت زدن

منت زدن عبارتست از اینکه انسان در مقابل انجام کار خوب در مورد دیگران و یا به‌خاطر بخشش چیزی به دیگران، آنها را مدیون و مرهون احسان خویش بداند؛ این عمل مذموم بنا به صراحت آیه قرآنی موجب

زوال و بطلان اعمال نیک می شود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى ... ؛ ای مومنان بخششهای خود را با منت و آزار باطل نکنید...» (بقره/۲۶۴).

علی (ع) نیز در این باره می فرماید: «فان المن يبطل الاحسان و التزید يذهب بنور الحق؛ منت نهادن احسان و نیکی را باطل می کند و بزرگ شمردن خدمت نور حق را از بین می برد» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

ناصرخسرو، منت زدن و منت پذیرفتن را کار ناپسندی می داند و خودش و افراد دیگر را از آن برحذر می دارد، منت از نظر ناصر خسرو آنقدر ناپسند است که او کفران نعمت و لایابالی گری را بهتر از آن می داند:

بی سپاسی بکنی رند نمایی به از آنک به سپاسیت [با منت] بپوشند به دیبا و پرند

(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۴۰۳)

او از پادشاهان عصر که شاعران در دربار آنها شعر (مدح) می گفتند و صله می گرفتند، انتقاد می کند که صله و پاداش آنها با منت همراه است؛ منت زدنی که از سان را خوار و ذلیل می کند و خودش را بری از منت چنین افرادی معرفی می کند:

به مهمانیش نایم زانکه ناکس بخمآنند به منت پشت مهمان

(همان: ۱۰۶)

بار نخواهم سوی کسی که کند منت او پست زیر بار مرا

(همان: ۱۲۵)

و خدا را سپاس می گوید که فقط منت دار اوست و به غیر از او از کسی دیگر منت نپذیرفته است:

منت خدای را که نکرده است منتی پشتم به زیر بار مگر فضل و منتش

(همان: ۱۸۱)

به طور کلی ناصر خسرو مَنّت پذیرفتن را فقط از خدا جایز می‌داند و از پادشاهان عصر که پاداش می‌دهند و مَنّت می‌زنند و از شاعران که چنین مَنّتی را می‌پذیرند انتقاد می‌کند و در نکوهش مَنّت پذیرفتن، کفران نعمت و لابی‌گری را بهتر از آن می‌داند.

دشنام و ناسزاگویی

آن یعنی اینکه انسان به خاطر غضب و یا به خاطر خودنمایی و یا به هر علتی، پشت سر دیگران پا پیش روی آنها کلمات یا جملات رکیکی بر زبان آورد؛ خداوند متعال در نهی بندگان از این عمل به پیامبرش چنین سفارش کرده است: «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ بگو به بندگانم که همیشه در سخن گفتن کلام خوب بر زبان آورید». (اسراء/۵۳)

پیامبر اکرم (ص) نیز این عمل را آنچنان زشت می‌داند که در این مورد می‌فرماید: «الجنه حرام علی کل فاحش ان یدخلها؛ داخل شدن در بهشت بر هر فاحش حرام است». (فیض کاشانی، ۱۴۱۷: ۲۱۵)

ناصر خسرو مطابق فرموده قرآن و سنت و براساس رسالت تعلیم و تربیت و ارشاد که بر گردن خود احساس می‌کند انسانها را از دشنام و ناسزاگویی به عنوان یکی از بدترین و زشت‌ترین آفات زبانی - نهی می‌کند و اعتقاد دارد دشنام مانند سگّه تقلبی است که به هرکس بدهی به خودت برمی‌گرداند:

بیهوده و دشنام مگردان به زبان بر کاین هر دو ز تو یار تو را زشت ثارست

دشنام دهی باز دهندت ز پی آنک دشنام مثل چون درم دیر مدار است

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۸۸)

او مخالفانش را به علت دشنام دادن، نکوهش می‌کند و به آنها هشدار می‌دهد که شما در این جهان کارتان را با دشنام پیش می‌برید. آیا در روز قیامت هم می‌توانید از دشنام به عنوان حجّت و استدلال استفاده کنید؟

در فحش و خرافات عندلیبی در حجت و آیات گنگ و لالی

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۴۶۷)

دشنام دارد او همه حجت کنون و لیک روز شمار که شنود این سست حجتش

(همان: ۱۸۰)

ناصر خسرو که دل پری از دشنام دارد - سلام شان را دشنام حساب می کند (همان: ۴۹۲) و دشنام دادن آنها به خلیفه فاطمی را - که او را فرزند پیامبر می داند - دشنام دادن به خود پیامبر می داند و بدین ترتیب از آنها انتقاد می کند و عمل دشنام را می نکوهد:

به دشنام مر پاک فرزند او را بدری همی پوستین محمد

(همان: ۱۳۰)

ناصر خسرو، خودش را از فحش و ناسزا، بری و پاک می داند و به این موضوع افتخار می کند:

پاک است ز فحش ها ز بانم همچون ز حرام ها آزارم

(همان: ۱۷۲)

ناصر خسرو در مواردی نیز از انسانها - بویژه مخالفانش - بواسطه «لعنت کردن» انتقاد کرده و آنها را از این عمل نهی کرده است که از همان مقوله ناسزاگویی است؛ او اعتقاد دارد لعنت فرستادن بر دیگران، به گونه ای لعنت فرستادن بر خود است و عواقبش به خود انسان می رسد (ص ۴۹۴) ضمن انتقاد از لعنت فرستادن مخالفان به خودش هیچ ابایی ندارد از اینکه به دلیل دوستی خاندان پیامبر او را لعنت و نفرین کنند؛

بر حب آل احمد شاید گر لعنت همی کنند ملا عینم

گر اهل آفرین نیمی هرگز حمال چون کنند نفیرنم

(همان: ۱۷۲)

به طور کلی ناصرخسرو انسانها را از دشنام و ناسزاگویی برحذر می‌دارد و اعتقاد دارد ناسزا گفتن به دیگران، در اصل به خود انسان برمی‌گردد؛ ضمناً خودش را از ناسزاگویی بری و پاک می‌داند.

افشای سرّ

اسرار مردم از حساس‌ترین امانت‌هاست و افشای آن نوعی خیانت در امانت می‌باشد که موجب آسیب به شخصیت و اعتبار انسانها می‌گردد و در شرع مقدّس اسلام از آن نهی شده است. پیامبر اکرم (ص) در این باره می‌فرماید: «اذا حدث الرجل الحديث ثم التفت فهی امانه؛ هنگامی که کسی به شما چیزی گفت و گذشت آن سخن (پیش شما) امانت است». (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ هـ. ق، ج ۵: ۲۳۷)

نگه داشتن سرّ از موضوعاتی است که در دین و ادبیات بسیار بر آن تأکید شده است و انسانها از افشای سرّ خود و دیگران برحذر داشته شده‌اند؛ ناصرخسرو نیز مثل شاعران دیگر و مطابق فرموده دین، انسان را از فاش کردن راز دیگران و نیز راز خود برحذر داشته است:

راز کسان با کس دیگر مگوی خود به دگر کس مده اسرار خویش

(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۷۸)

ناصرخسرو مثل موضوعات دیگر، در این مورد نیز کاملاً از دیدگاه یک مصلح اجتماعی در کنار اندرزهای دیگر موضوع حفظ اسرار را مدنظر قرار داده است.

بهتان

بهتان یکی از ناپسندترین آفات زبانی است که عبارتست از: نسبت دادن عملی یا صفتی از صفات زشت نفسانی به شخصی که در او وجود ندارد؛ خواه آن را پیش رویش بدو نسبت دهند و یا در غیابش.

خداوند متعال بهتان را از جمله گناهان آشکار معرفی کرده است و می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا؛ آنها که مردان و زنان با ایمان را به تقصیر و گناه بیازارند (بترسند که) دانسته گناه و تهمت بزرگی را مرتکب شده‌اند» (احزاب/۵۸)

در مکتب اسلام حفظ آبروی مؤمنان واجب شمرده شده است؛ از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «المومن اعظم حرمة من الكعبة؛ حرمت مؤمن از کعبه عظیم‌تر است» (علامه مجلسی، ۱۴۰۴ هـ. ق، ج ۶۴: ۷۱).

ناصرخسرو در اشعار خود نه به صورت صریح بلکه به شکل پوشیده و مضمر از بهتان‌گویی و تهمت‌زنی انتقاد کرده و مخاطبان خود را از آن برحذر داشته و به طور کلی در بحث تهمت و بهتان به موارد زیر اشاره کرده است: ۱- به دلیل دانستن حق و صدق، خودش را از دروغ و بهتان مبرا می‌داند:

چرا گویم چو حق و صدق دانم گرم هوش است خیره زور و بهتان

(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۰۷)

۲- از اینکه دشمنان به او تهمت بددینی می‌زنند (ناصرخسرو پیرو آیین اسماعیلی است) انتقاد می‌کند و آن را ناشی از فضل و دانش خودش می‌داند؛ یعنی دشمنان به دلیل دشمنی و حسادت به فضلش، او را به بددینی متهم می‌کنند:

مرا گویند بددین است و فاضل بهتر آن بودی که دینش پاک بودی و نبودی فضل چندان

(همان: ۲۳۴)

عامه بر من تهمت دینی ز فضل من برند بر سرم فضل من آورد این همه شور و جلب

(همان: ۹۷)

۳- انتقاد از کسانی که دیگران را از بهتان برحذر می‌دارند اما خودشان حتی به خدای خود بهتان می‌زنند:

ز بهتان گویدت پرهیز کن وانگه به طمع خود بگوید صدهزاران برخدای خویش بهتان‌ها

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۴۴۴)

۴- به دلیل اینکه تمام همت عامه مردم به خوردن و خوابیدن است ستور خواندن آنها را از سوی خودش بهتان نمی‌داند:

گر تو را همت بر خواب و خور افتاده است گرت گویم که ستوری نبود بهتان

(همان: ۴۱۲)

استهزا و تمسخر

سخریه یکی از صفات ناپسندی است که موجب دشمنی، هم آزاری و انتقام‌جویی و سرانجام از بین رفتن وحدت میان مردم می‌گردد و عبارتست از: بیان کردن گفتار مردم یا کردار ایشان یا او صاف آنها یا خلقت ایشان به قول یا فعل یا به ایماء و اشاره یا به کنایه بر وجهی که سبب خنده دیگران گردد. (نراقی، ۱۳۷۹: ۵۳۳)

قرآن کریم در نهی از این عمل زشت می‌فرماید: «فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ آن کسانی که (همه چیز و همه کس را) مسخره می‌کنند، خداوند همه آنها را در مقابل تمسخرشان مجازات می‌کند و بر آنها عذاب دردناک خواهد رسید.» (توبه/۷۹)

ناصر خسرو بر اساس رسالت دینی و اجتماعی‌اش، انسانها را از استهزا و تمسخر بر حذر داشته است؛ البته او فقط در یک مورد لفظ «مسخره» را به کار برده و در سه مورد دیگر از تعبیر «خندیدن بر دیگری» که کنایه از تمسخر است استفاده کرده است.

او «تمسخر» را در کنار زنا، جور، غیبت، دزدی و ... از سیرت‌های دیوان می‌داند که باعث دوزخی شدن انسان می‌شود:

مخاطبانش را از این عمل شنیع باز می‌دارد و توصیه می‌کند مرتکب آن نشوند:

زنا و مسخره و جور و محال و غیبت و دزدی دروغ و مکر و غش و کبر و طراری و غمّازی

ز سیرت‌های دیوان است اندر نارت اندازد اگر زینها برون ناری سر و یک سوش نندازی

(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۲۸)

گر بخندند گروهی که ندارند خرد تو چو دیوانه به خنده دگران نیز مخند

(همان: ۴۰۳)

چرا که در این صورت، انسان خودش را مسخره می‌کند:

حکایت‌های شاهان را همی خوانی و می‌خندی همی بر خویشان خندی نه بر شاه سمرقند

(همان: ۳۳۴)

و مثل سایر آفات زبانی، خودش را از مسخره کردن نیز مبرا می‌داند:

با گروهی که بخندند و بخنداند چه کنم چون نه بخندم نه بخندانم

(همان: ۱۹۶)

مدح (تملق)

مدح کسی اگر اثر منفی نداشته باشد اشکالی ندارد ولی اگر توأم با آفت باشد باید از آن پرهیز نمود؛ مثلاً اگر در مدح، ممدوح فاسق و ظالم باشد ممدوح با کار خود موجب سرور و خوشحالی فاسق می‌شود که باید از آن اجتناب نمود؛ بطوری‌که پیامبر (ص) در این باره می‌فرماید: «ان الله لیغضب اذا مدح الفاسق؛ وقتی انسان فاسق مدح شود خداوند متعال به غضب درمی‌آید». (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ هـ. ق، ج ۵: ۲۸۳)

ناصر خسرو، به عنوان یک واعظ و مصلح اجتماعی و براساس اعتقاد دینی و مذهبی‌اش در تمام مواردی که احساس خطا و اشتباه از انسانها دارد به ارشاد و راهنمایی آنها می‌پردازد؛ یکی از این موارد مدح است که توأم با تملق و چاپلوسی است؛ او در عصری زندگی می‌کند که شعر درباری (شعر مدحی) کاملاً رواج دارد و شاعران به طمع صله‌ای که از پادشاهان بگیرند با تملق و چاپلوسی و مبالغه به مدح آنها می‌پردازند؛ در این میان، ناصر خسرو — به عنوان یک استثنا — با دربار و پادشاهان و شعر و شاعران درباری مخالف است و آشکارا به این مسأله اذعان می‌کند:

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۴۳)

به طور کلی برخورد ناصر خسرو با این نوع شعر و افراد مرتبط با آن را در موضوعات زیر می‌توان طبقه‌بندی کرد:

۱- نکوهش مدح و شعر مدحی به طور کلی؛ به گونه‌ای که آن را جزو علم و هنر حساب نمی‌کند:

مدح و دبیری و غزل را نگر علم نخوانی و هنر نشمری

(همان: ۵۶)

۲- انتقاد از شاعران مداح که از روی حرص و به امید صله (پاداش)، پادشاهان را مدح می‌کنند:

حکیم آن است کو از شاه نندیشد نه آن نادان که شه را شعر گوید تا مگر چیزیش فرماید

(همان: ۴۰)

بر حکمت میری ز چه یابید چو از حرص فتنه غزل و عاشق مدح امرایید

(همان: ۴۴۷)

و مخصوصاً انتقاد او از این است که افراد مدح شده شایسته مدح نیستند و به جای آنها باید افراد پرهیزگاری مانند عمار و ابوذر را که از بزرگان دین اسلام هستند، مدح کرد (ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۴۳).

۳- انتقاد از ممدوحان (پادشاهان و ...) که فریب سخنان دروغ و خوشایند شاعران مداح را می‌خورند که از روی چاپلوسی به مدح آنها می‌پردازند:

شاعر اندر مدیح گفته تو را که «امیرا» هزار سال ممیر

(همان: ۱۹۸)

یات شاعر به مدح درگوید شاد بادی و قصر تو معمور

قصر تو زین سخن همی خندد بر تو، ای فتنه بر سرای غرور

(همان: ۷۶)

۴- برحذر داشتن و مبرا دانستن خود از مدح پادشاهان به این دلیل که اولاً طمع به مال پادشاهان ندارد ثانیاً به جای اینکه مدح بگوید به ختم قرآن و ستایش و مرثیه برای اهل بیت مشغول است:

چون طمع بریدم ز مال شاهان پس مدحت شاهان چرا سگالم

(همان: ۳۲۳)

چرا خوانم چو فرقان کردم ازبر به جای ختم قرآن مدح دهقان

(همان: ۱۰۷)

هزار شکر خداوند را که خرسند است دلم ز مدح و غزل بر مناقب و مقتل

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۹۳)

و در یک مبارزه طلبی به امیر می گوید:

گرت نخوانم مدیح تو که امیری نیز به مهمان و خان خویش مخوانم

گر تو بخوانی مرا، امیر ندانمت ورت بخوانم مدیح، مرد بدانم

(همان: ۲۱۰)

شعر و غنا

شعر در دو معنی استعمال می شود: ۱- کلامی که وزن و قافیه دارد، خواه سخن حق باشد یا باطل.

۲- کلامی که بر تخیلات دروغین و تلبیسات مزخرفی که هیچ اصل و حقیقی در خارج ندارد.

مذمت و نکوهش در مورد شعر، در مکتب اسلام مربوط به معنای دوم است بطوری که امام باقر (ع) در تفسیر آیه شریفه «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ؛ از شعرا فقط گمراهان پیروی می کنند.» (شعراء/ ۲۲۴). می فرماید: منظور از شعرا در آیه فوق عده ای هستند که برای غیر خدا تحقیق کرده اند و لذا خود گمراه شده و دیگران را هم گمراه کرده اند (سیدهاشم، ۱۴۱۵ هـ. ق، ج ۱۹۴: ۴).

ناصر خسرو خودش شاعر است و کلاً با شعر - البته شعر زهدی و حکیمانه - مشکلی ندارد؛ مشکل او با دو نوع شعر است؛ شعر مدحی - که در مدخل قبلی به آن پرداخته شد - و غزل (شعر عاشقانه). این موضوع را در شعر ناصر خسرو، به سه دسته زیر می توان تقسیم کرد:

۱- انتقاد از شاعرانی که غزل گو هستند و معشوق را در شعر شان و صف می کنند که تقریباً همه شاعران عصر خودش را در بر می گیرد؛ او فریفته شدن به غزل را مانع دستیابی به حکمت می داند (ص ۴۴۷) نیز

فرد را از حقیقت و سخن حق باز می‌دارد (ص ۳۵۶) به همین جهت، این کار (غزل گفتن) را می‌نکوهد و از شاعران غزل‌گو که به توصیف معشوق می‌پردازند انتقاد می‌کند:

فخر چه داری به غزل‌های نغز در صفت روی بت سعتری
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۵۶)

صفت چند گویی به شمشاد و لاله رخ چون مه و زلفک عنبری را
(همان: ۱۴۳)

چند گفتی و بر رباب زدی غزل دعد بر صفات رباب
(همان: ۲۸)

و از آنها می‌خواهد حداقل در هنگام پیری از این کار دست بکشند:

پشت چو حلقه چند گویی وصف سر زلفک معلق
(همان: ۴۵۱)

با سر همچو شیر نیز مخوان غزل زلفک سیاه چو قیر
(همان: ۱۹۹)

۲- به شاعران توصیه می‌کند که در هنگام پیری زهد را جایگزین غزل کنند:

در درج سخن بگشای بر پند غزل را در به دست زهد بر بند
(همان: ۱۸۳)

چو روزگار بدل کرد تیر تو به کمان چرا کنون نکنی تو غزل به زهد بدل؟

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۹۳)

۳- خودش را از غزل گفتن بر حذر می‌دارد و مبراً می‌داند - همانند مدح گفتن - و از چنین شعری و چنان شاعرانی اعلام براءت می‌کند:

نظم نگیرد به دلم در غزل راه نگیرد به دلم بر غزال

(همان: ۳۴۷)

غزال و غزل هر دوان مر تو را نجویم غزال و نجویم غزل

(همان: ۴۶۱)

ای غزل‌گوی و لهوجوی، ز من دور که من به ز اهل غزل و رود و فسوس و لهوم

تا همی رود و سرودست رفیق و کفوت بی‌گمان شو که نباشی تو رفیق و کفوم

(همان: ۴۳۰)

نتیجه‌گیری

آفات زبانی، از منکراتی است که در قرآن و سنت مطرح شده و انسانها از ارتکاب آنها نهی شده‌اند. ناصر خسرو به عنوان یکی از شاعران بزرگ ادبیات فارسی، با توجه به آموزه‌های قرآن و حدیث آفات زبانی را در شعر خود مطرح کرده و ضمن تبیین عواقب سوء دنیوی و اخروی آنها، انسانها را از ارتکابشان بر حذر داشته است.

آفات زبانی که در این مقاله برر سی شده ۱۶ مورد بوده است که عبارتند از: عیب‌جویی، سخن‌چینی، دروغ‌گویی، غیبت، بیهوده‌گویی، گفتار بدون کردار، ناآگاهانه سخن گفتن، غوطه‌ور شدن در باطل، مجادله و لجاجت در کلام، منت زدن، دشنام و ناسزاگویی، افشای سرّ، بهتان، استهزا، مدح (تملّق) و شعر و غنا. نا صرخه‌سرو بیشتر این موارد را به صورت واضح و آشکار در شعر خود مطرح کرده و مواردی اندک مانده غوطه‌ور شدن در باطل را به صورت تلویحی بیان کرده است؛ او با توجه به رسالت دینی و اجتماعی که برگردن خود احساس می‌کند مطابق با قرآن و سنت به تعلیم و ارشاد انسانها پرداخته و انسانها را از ارتکاب این منکرات بر حذر داشته است.

منابع و مآخذ:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه.
- ۳- آمدی، عبدالواحد، (۱۳۶۶)، غرر الحکم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۴- بحرانی، سیدهاشم، (۱۴۱۵ هـ. ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: موسسه البعثة.
- ۵- بصیری، محمد صادق و حسینی بی‌بی حیاتی، سمیه، (۱۳۹۵)، آفات زبان از نظر لفظ و معنا در مثنوی مولوی و احیاء علوم الدین غزالی، ادبیات تطبیقی، سال ۸، شماره ۱۴.
- ۶- حسینی، سیدمحمد مهدی و خالدیان، محمدعلی، (۱۳۹۵)، برر سی و تحلیل آفات زبان در سه دفتر اول مثنوی مولوی، زبان و ادب فارسی، واحد سنج، دوره ۸، ش ۲۹، صص ۴۳-۶۴.

۷- خمینی، روح الله، (۱۳۸۸)، شرح چهل حدیث، چاپ ۴۹، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

۸- طبرسی، فضل بن الحسن، (۱۴۱۵ هـ. ق) مجمع البیان، ج ۹، چاپ اول، بیروت: موسسه الاعلمی.

۹- علامه مجلسی، ملا محمد باقر، (۱۴۰۴ هـ. ق)، بحار الانوار، بیروت، چاپ موسسه الوفا.

۱۰- عموری، جعفر و ها شمی امجد، صادق، (۱۳۹۶)، بررسی و تحلیل آفت زبان در نهج البلاغه، دومین کنفرانس بین المللی پژوهش های نوین در علوم انسانی.

۱۱- _____، (۱۳۹۶)، بررسی و تحلیل آفت های زبان در اشعار مولانا، سومین همایش متن پژوهی ادبی (نگاهی تازه به مولانا).

۱۲- فیض کاشانی، ملا محسن، (۱۴۱۷ هـ. ق)، المحججه البيضاء، چاپ دفتر انتشارات اسلامی.

۱۳- محدث نوری، (۱۴۰۸ هـ. ق)، مستدرک الوسائل، (۱۸ جلدی)، قم: موسسه آل البيت الاحیاء التراث.

۱۴- محمدیان، عباس و صادقی، ریحانه، (۱۳۹۸)، واکاوی نقش و جایگاه زبان در تهذیب نفس با تکیه بر اندیشه های حکیم نظامی گنجه ای، پژوهش های تعلیم و تربیت اسلامی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال ۸، ش ۲، صص ۱-۳۵.

۱۵- مدرس نراقی، محمد مهدی، (۱۳۷۵ هـ. ق)، جامع السعادت، تصحیح و تحقیق شیخ محمدرضا مظفر، نجف، بی نا.

۱۶- ناصر خسرو، (۱۳۸۴)، دیوان، تصحیح مینوی و محقق، تهران: دانشگاه تهران.

۱۷- نراقی، ملا احمد (مترجم)، (۱۳۶۰)، نهج الفصاحه، تهران: انتشارات جاویدان.

۱۸- _____، (۱۳۷۹)، معراج السعاده، تهران: انتشارات دهقان